

## سوال

سخنی را از شیخ محمد علیش در کتاب «منح الجلیل» خواندم تحت این عنوان: «برای انسان کثیر الشک، غالب شدن ظن شرط نیست زیرا از این کار ناتوان است، و همان شک کافی است». ممکن است معنایش را برایم توضیح دهید؟ عمل به این سخن تا چه حد درست است؟

## پاسخ مفصل

الحمد لله.

«واجب آن - یعنی از واجبات غسل - دلک است» یعنی: کشیدن دست یا چیزی دیگر بر عضوی است که شسته می‌شود...

و در آن بر اساس قول صحیح غلبه ظن کافی است: یعنی برای انجام آن چه واجب است به اجماع کافی است، و غلبه ظن در حق کسی که مستنکح الشک است شرط نیست زیرا از آن ناتوان است بنابراین همان شک برای او کافی است و واجب است که به آن بی‌توجهی کند و دارویی جز این ندارد» (منح الجلیل: ۸ / ۱۲۷).

«استنکاح» نزد اهل فقه در چنین مسائلی به معنای غلبه و کثرت است. دچار استنکاح شک شد یعنی شکش بسیار باشد و بازگردد و بر او غالب شود. این مصطلح نزد مالکیان معروف است.

در «الموسوعة الفقهية الكويتية» (۴ / ۱۲۸) آمده است:

«در معجم «تاج العروس» و «أساس البلاغة» آمده است: از جمله مجاز است که می‌گویند: شب چشمانش را استنکاح کرد، یعنی: بر آن غالب شد.

تنها فقیهان مالکی از این لفظ برای معنای غلبه استفاده می‌کنند و با معنای لغوی آن همراهی می‌کنند و می‌گویند: شک او را استنکاح کرد، یعنی بسیار بر او غالب شد.

برخی از فقها این را برای غلبه شک یا کثرت آن به کار می‌برند به طوری که بر شخص عادت شود».

ضابطه کثرت شک و غلبه شک آن است که روزانه برای شخص تکرار شود و از او جدا نشود.

حَطَّاب در «مواهب الجلیل» (۱/ ۴۶۶) می‌گوید:

«مستنکح (کثیر الشک) آن است که در هر وضو یا نمازش دچار شک می‌شود و روزی یک یا دو بار برایش پیش می‌آید و اگر فقط دو یا سه روز یک بار برایش پیش آید، مستنکح نیست».

نتیجه آن‌که، معنای عبارت وارده در «منح الجلیل» این است که: برای حاصل شدن دلک (دست کشیدن به عضوی که شسته می‌شود) کافی است که بر گمانش غالب شود که دستش را بر عضو شسته شده کشیده است زیرا این برای [اطمینان] از رسیدن آب به محل وضو کافی است.

و این درباره کسی است که کثیرالشک نیست.

اما از شخص کثیر الشک برای حصول طهارت حاصل شدن غلبه ظن خواسته نمی‌شود بلکه همان گمان صرف برای حاصل شدن طهارت کافی است اگرچه گمان غالب نباشد.

زیرا شک زیاد عذری است برای ترک اطمینان یافتن و تاکید. زیرا اگر او را به اطمینان یافتن امر کنیم در حرج شدید واقع می‌شود و شرع بنا بر آسانی و ازاله حرج آمده است.

الله تعالی می‌فرماید:

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ [بقره: ۱۸۵]

(الله برای شما آسانی می‌خواهد و برایتان دشواری نمی‌خواهد).

مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ [مائده: ۶]

(الله نمی‌خواهد که بر شما سختی قرار دهد).

چون درمان کثرت شک، بی‌توجهی به آن است و اگر شخص وسواسی به هر شکی توجه کند شک او بیشتر می‌شود و وسوسه‌اش قوی‌تر.

در ریدر در «الشرح الصغير» (۱/ ۱۷۰) می‌گوید: «و اگر شخص غیر مستنکح (کسی که دچار شک بسیار نیست) در این‌که آب به جایی از بدن او نرسیده شک کرد، باید آن قسمت را با ریختن آب بر آن و دست کشیدن بر آن بشوید.

اما برای مستنکح - یعنی کسی که بسیار دچار شک می‌شود - واجب آن است که به آن بی‌توجهی کند و اگر پی‌گیر وسواس باشد دین او از اساس فاسد می‌شود. از این به الله پناه می‌بریم».

صاوی در حاشیه خود می‌گوید: «این سخن او که «اگر غیر مستنکح شک کند...» یعنی: باید آب را به همه بدن برساند و برای شخصی که دچار کثرت و سواس نیست بنا بر قول مورد اعتماد، غلبه ظن (گمان غالب) کافی است.

این سخن که «بر او واجب است» یعنی به جا نمی‌آید مگر با یقین یا با غلبه ظن».

عدوی درباره مستنکح (کثیر الشک) و آنچه بر او لازم است می‌گوید:

«همان شک او کافی است و نیازی به گمان و غلبه گمان ندارد و شستن را تکرار نمی‌کند» (کفایة الطالب الربانی: ۱/ ۲۱۶).

«برای شخص کثیر الشک واجب است که بی‌توجهی کند و در حق او غلبه گمان لازم نیست بلکه بر اساس همان تردید عمل می‌کند و برایش کافی است. این را شیخ ما گفته است» (حاشیة الدسوقی علی الشرح الکبیر: ۱/ ۱۳۵).

و گفته‌اند شخص کثیر الشک بر همان چیزی که به قلبش خطور کرده عمل می‌کند و از آنچه بعداً به قلبش خطور می‌کند رویگردانی می‌کند.

در «التوضیح شرح مختصر ابن الحاجب» (۱/ ۱۶۳) آمده است:

«اما درباره شخص مستنکح همان چیزی که در آغاز به ذهنش می‌رسد به اتفاق درست است.

منظور وی از مستنکح کسی است که بسیار دچار شک می‌شود.

اما آنچه درباره معتبر بودن نخستین چیزی که به ذهنش رسیده گفت، این قول برخی از قرویان است و برخی از متاخرین نیز در این قول از آنان پیروی کرده‌اند. گفته‌اند: زیرا او در آنچه نخست به ذهنش رسیده زهنیتش درست بوده اما درباره آنچه بعداً به ذهنش می‌رسد شبیه غیر عاقلان است.

قول ابن عبدالسلام و ظاهر «المدونة» و دیگران ساقط شدن آن و بی‌توجهی به هیچ‌یک از آنچه به ذهنش خطور کرده است و این همان چیزی است که برخی از کسانی که به آنان دیدار کرده‌ایم ترجیحش داده‌اند. قابل یادآوری است که برخی از فقهای مشرق این سخن را مورد مراجعه قرار داده‌اند و آن را چنین توجیه می‌کردند که مستنکح و کسی که مانند اوست، آنچه اول به ذهنش خطور کرده از آنچه بعداً به ذهنش آمده قابل جداسازی نیست و آنچه عملاً موجود است شاهد و مؤید این قول است».

مراجعه کنید به: «التاج والإکلیل» (۱/ ۳۰۱) و (۲/ ۱۹).

والله اعلم.